

معنای زندگی انسان و نقش خلاقیت زایی دین

رمضان مهدوی آزاد بنی*

چکیده:

هدف این نوشتار، نخست طرح پرسش در رابطه با فلسفه آفرینش انسان است و اینکه آیا زندگی انسان معنادار است؟ پرسش دیگر در رابطه با نقش دین (خدا) در نیل به معنای زندگی است. اگر انسان زندگی معنادار و قابل حصولی را تجربه می‌کند دین در رسیدن به آن چه نقشی ایفا می‌کند؟ در خصوص سؤال نخست روشن خواهد شد مراد از زندگی معنادار چیست و گزینه مناسب در معنابخشی حیات انسان، واجد چه شرایط و ویژگی است. استدلال خواهد شد خلاقیت مفهومی مناسب جهت معنابخشی حیات انسان می‌باشد و آن عبارت است از وضعیتی که در بردارنده عناصری چون علم، آزادی و طرح است. آنگاه که زندگی انسان بر اساس عناصر مذکور باشد زندگی توأم با خلاقیت خواهد بود؛ یعنی امری که در معنادار نمودن زندگی ضروری است و به حیات انسان ارزش زیستن می‌دهد. در خصوص پرسش دوم در این نوشته استدلال خواهد شد که دین انسان را به خلاقیت دعوت می‌نماید. با ملاحظه برخی ویژگیها در طبیعت آدمی، همچون قدرت آزادی و گزینش، حصول خلاقیت مستقل از مرجع فوق بشری برای انسان مقدور نیست و دین در بردارنده طرح و نظامی است که در آن خلاقیت غایت حیات آدمی است و نیز شرایط لازم برای حصول آن جزئی از آن نظام می‌باشد. واژگان کلیدی: دین، خلاقیت، معنای زندگی، حیات انسانی.

* استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه مازندران.

تاریخ تأیید نهایی: ۸۷/۲/۲۵

تاریخ دریافت مقاله: ۸۶/۹/۲۸

طرح مسأله

تاریخ این پرسش که کدام عمل درست و کدام عمل نادرست است چه بسا به اندازه عمر آدمی باشد. در حوزه اخلاق، درستی و نادرستی عمل از جمله دغدغه‌های فیلسوفان و معلمان اخلاق می‌باشد. معلمان اخلاق با توصیه به کارهای درست و بیان روشهای التزام به آنها، در قلمرو اخلاق تلاش می‌کنند؛ اما فیلسوفان اخلاق به جای، توصیه سعی در تبیین و تحلیل «درست» و «نادرست» دارند. البته این بخشی از تلاش فلسفی فیلسوفان اخلاق است که در حوزه اخلاق انجام می‌دهند. نکته‌ای که چه معلم اخلاق و چه فیلسوف اخلاق باید قبل از انجام چنین تلاشی بدان توجه داشته باشد مشخص نمودن دیدگاه خود در مقابل این پرسش بنیادین است: هدف زندگی و معنای آن چیست؟ چرا که بیان «درستی» و «نادرستی» یک عمل یا توصیه و چگونگی التزام به آن قبل از پاسخ دادن به پرسش مذکور شیوه مناسبی نخواهد بود. بویژه یک فیلسوف اخلاق قادر نخواهد بود اعمال درست و نادرست را تبیین کند؛ در حالی که در رابطه با معنا و هدف آفرینش تصمیمی نگرفته باشد. درستی و نادرستی یک عمل در رابطه با معنایی که برای زندگی طراحی می‌شود روشن می‌گردد. کیگارد معتقد است چه باید انجام بدهم از چه باید بدانم مهم‌تر است لکن پاسخ به پرسش چه باید انجام بدهم حداقل مستلزم پاسخ دادن به سؤال در مورد معنای حیات است. (Pojman, 2002: 497)

مسئله‌ای که هدف تحقیق حاضر می‌باشد، پرداختن به همین سؤال بنیادین در مورد معنای زندگی انسان است؛ پرسشی که بیشتر شاخه‌های معرفت بشری را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. فقط علم اخلاق نیست که در ارتباط مستقیم با سؤال مذکور است و برای روشن نمودن عمل درست از عمل نادرست قبل از آن باید مشخص کند معنای زندگی چیست. بلکه اخلاقیهای مضاف، یعنی اخلاق پزشکی، اخلاق سیاست، اخلاق اقتصادی و ... که امروزه تحت عنوان کلی‌تر در اخلاق حرفه‌ای موضوع بحث فیلسوفان اخلاق قرار دارد تحت تأثیر پاسخ به سؤال مذکور است: هدف آفرینش انسان چیست؟

بدیهی است زندگی فاقد معنا یا زندگی با معنای خاص تعریف متفاوتی از درستی و نادرستی اعمال ترسیم می‌کند.

اگر چه نظریه‌ها در رابطه با معنای معنا بحث مستقلی است، لکن در رابطه با فلسفه آفرینش وقتی بحث از معنای معنا مطرح می‌شود دو مطلب به طور عام مورد توجه قرار می‌گیرد: یکی معنای لغوی، و دیگری قصد و هدف. (Alston, 1964: 8 – 11)

مراد از معنای زندگی در عنوان تحقیق حاضر، ناظر به قصد و هدف می‌باشد. حال برای توضیح آن ابتدا با قرار دادن علامت سؤال در مقابل زندگی انسان این پرسش را طرح می‌کنیم: چرا انسان آفریده شده؟ البته این پرسش مبهم است و باید روشن گردد. به عبارت دیگر، پرسش مذکور شامل سؤالات مختلفی می‌باشد و وقتی چنان سؤالی پرسیده می‌شود چه بسا یکی از انواع زیر مدنظر باشد:

۱- چرا انسان آفریده شد؟ مراد از آن این است که چه شد انسان آفریده شد و مرجعی که سبب شد تا انسان از عدم به وجود بیاید چیست؟ این معنا از سؤال مذکور ناظر به منشأ هستی است و یک پرسش هستی‌شناختی می‌باشد.^۱

۲ و ۳ - چرا انسان آفریده شد؟ مراد از آن توجه به هدف و قصد و غایتی است که در کار آفرینش وجود دارد. آنچه که در این پرسش، ذهن کنجکاو به دنبال کسب معرفت است هدف و غایتی است که در کار آفرینش وجود دارد و همان‌طور که اشاره شد معنای غیر لغوی معنا ناظر به همین مسأله است. این معنا از سؤال مذکور اگر ناظر به منشأ هستی باشد. در واقع سؤال از هدف و غایت فاعل خواهد بود و اگر ناظر به آفریده و نه آفرینشگر باشد در واقع سوال از هدف و غایت فعل خواهد بود. (معنای سوم) این تقسیم‌بندی منوط به اثبات خداگرایی نیست؛ زیرا تقسیم مذکور صرفاً بیان صور مختلف در مورد سؤال مورد بحث است. حال یک خداگرا می‌تواند هر دو معنا از این سؤال را

1. Ontology.

برای خود طرح کند، ولی اگر کسی در پاسخ به معنای نخست، منشاء هستی، پاسخ مادی و الحادی را اخذ نموده باشد معنای دوم از این سؤال برای او منتفی است؛ لکن همچنان معنای سوم برای او وجود دارد و ناچار به پاسخ آن خواهد بود و پاسخ آن یا نفی وجود معنا در زندگی انسان است و حیات فاقد معنا و غایت ملاحظه می‌گردد و یا پاسخ سکولار به آن داده می‌شود.^۱ در این نوع پاسخ اهدافی چون خدمت به هم‌نوع و از این قبیل امور به عنوان هدف زندگی مطرح می‌شود.^۲ (Rusell, 1957: 107)

تحقیق حاضر، مبتنی به پاسخ الهی به سؤال نخست می‌باشد و خداوند به عنوان منشاء هستی به صورت مفروض مورد تمسک قرار می‌گیرد. در چنین نگاهی، سؤال دوم، هدف فاعل و قصد آفرینشگر از آفرینش چه بود؟ سؤال قابل طرحی می‌باشد، لکن خود بحث مستقل و خارج از حوزه تحقیق حاضر می‌باشد. سؤال سوم، قصد و غایت آفریده، موضوع بحث این نوشتار می‌باشد که قبل از ورود به آن به معانی دیگر سؤال اولیه - چرا آفرینش؟- اشاره می‌شود.

۴- معنای دیگر چرا انسان آفریده شد؟ ناظر به بعد عملی و اخلاقی زندگی انسان می‌باشد و پرسشگر به دنبال دانستن این مسأله است که از لحاظ عملی چه باید بکند و چه نباید انجام بدهد و همانطور که در ابتدای مقدمه گفته شد نمی‌توان به این سؤال پاسخ داد، مگر اینکه قبل از آن هدف و معنای زندگی انسان را بیان نمود. قبل از اینکه بدانیم غایت آفریده چیست قادر نخواهیم بود تا برای انسان نسخه عمومی در حوزه اخلاق بنویسیم.

۱. به عنوان مثال، از نگاه راسل در فلسفه الحادی خود زندگی را با وجود مرگ و رنجهایی که در آن است فاقد معنا نمی‌داند و عشق، معرفت و شفقت را از عوامل معنابخشی به حیات انسان برمی‌شمرد.
 ۲. از نگاه راسل، زندگی با وجود مرگ و رنجهایی که در آن است فاقد معناست، لکن وجود عشق، معرفت و شفقت زندگی را معنادار می‌کند. جیان لوکانز استاد دانشگاه اندیانا در رابطه با معنای زندگی مفاهیمی چون نوع دوستی و... را اخذ می‌کند. البته وی به خلاف راسل نقش معنای دین را نفی نمی‌کند.

۵- آخرین معنای مورد نظر از پرسش چرا انسان آفریده شد، بعد ارزشی و روان‌شناختی دارد. در این مسأله پرسشگر می‌خواهد بداند زندگی با هر معنایی که برای آن ارائه می‌شود آیا ارزشمند است و آیا زندگی با چنان معنا و هدفی ارزش زیستن دارد؟

در تحقیق حاضر، معنای سوم موضوع بحث می‌باشد و روشن خواهد شد که چرا انسان آفریده شد و غایت انسان چیست؟ انسان در زندگی خود باید به کجا برسد که با نیل به آن به هدف حیات خود نیل گردد و نیز روشن خواهد شد که آیا نیل به چنان هدفی برای آدمی ارزشی دارد؟ برای این منظور ابتدا ضرورت دارد به یک سؤال پاسخ داده شود: ویژگی زندگی معنادار چیست؟ معیار و معنای زندگی معنادار چیست و زندگی معنادار از زندگی بی‌معنا چگونه تمایز می‌یابد؟ بعد از پاسخ دادن به آن، بیان خواهیم کرد که دین چه نقشی در تحقق چنان معیار و معنایی ایفا می‌کند و چگونه می‌تواند به زندگی انسان معنا بخشد.

معنای زندگی معنادار

همانطور که در مقدمه بحث اشاره شد قبل از روشن نمودن رابطه میان دین و معنای زندگی انسان ضروری است معنای زندگی معنادار را بدانیم. یک زندگی معنادار واجد چه ویژگی است؟ یکی از روشهای پاسخ به سؤال مذکور می‌تواند این باشد که اساساً مشخص سازیم که زندگی بدون معنا دارای چه ویژگی است تا از طریق مشخص ساختن آن، زندگی معنادار را شناسایی کنیم.

بر اساس یک افسانه یونانی، سیسی فوس^۱ فردی است که محکوم به حمل سنگ بزرگی از پایین تپه به بالای آن می‌باشد. او باید این کار را تا آخر عمر انجام دهد و هر بار که سنگ را به بالای تپه می‌برد رها سازد و شاهد غلطیدن آن به پایین تپه باشد و

1. Sisyphus.

سپس آن را به بالای تپه حمل کند و دوباره آن را رها سازد و همچنان تا آخر حیات خود آن را تکرار نماید. با تأمل در زندگی سیسی فوس می‌توان برخی از شاخصه‌های زندگی بدون معنا را بدست آورد. آنچه در کار سیسی فوس به روشنی مورد ملاحظه قرار می‌گیرد زحمت فوق‌العاده است. اینکه وی محکوم است و مجبور است تا آخر عمر سنگ بزرگی را به بالای تپه حمل نماید که مستلزم خستگی و زحمت طاقت‌فرساست. زندگی سیسی فوس نمونه مشهود از یک زندگی بی‌معناست. حال آیا وجود زحمت طاقت‌فرسا در کاری که او مجبور و محکوم به انجام دادنش است نشانه بی‌معنایی زندگی اوست؟ به نظر می‌آید پاسخ منفی است و زحمت طاقت‌فرسا لزوماً نشانه بی‌معنایی زندگی نخواهد بود. بلکه چه بسا اهداف بلند و بزرگ مستلزم تحمل زحمت و مشقت طاقت‌فرسا بوده و کمتر به آسانی و سادگی به دست می‌آیند. به عبارت دیگر، پوچی زندگی سیسی فوس به خاطر سنگینی سنگی نیست که او مجبور به حمل آن تا بالای تپه است؛ به نحوی که اگر سنگ مذکور کوچک و سبک می‌بود زندگی او معنادار می‌شد. ناچیز بودن زحماتی که انسان در طول زندگی خود متحمل می‌شود نشانه معناداری زندگی نیست. سیسی فوس اگر محکوم شود به حمل سنگی که سبک و کوچک است به بالای تپه و رهاساختن آن و انجام دوباره آن تا آخر عمر، دارای زندگی معنادار نخواهد بود. لذا بی‌معنایی زندگی و معنادار بودن آن فی‌نفسه ارتباطی با زحمت کم یا زیاد ندارد و بلکه چه بسا زحمت زیاد غالباً امری است که برای متحقق ساختن اهداف بلند ضرورت دارد. حال اگر زحمت کم یا زیاد نشانه بی‌معنایی زندگی سیسی فوس نیست پس وجود کدام خصیصه در زندگی وی نشانه بی‌معنایی زندگی اوست؟

به نظر می‌آید پاسخ صحیح، نکته‌ای است که ریچارد تیلور به آن اشاره می‌کند. (tylor, 1987: 675) خصیصه‌ای که در عمل سیسی فوس وجود دارد و عمل او و در نهایت زندگی او را فاقد معنا می‌کند، عبارت است تکرار بی‌پایان و بدون انتها. تکرار یک

عمل به طور مدام در حالی که چیزی از آن نتیجه نگردد نشانه یک زندگی بدون معناست.

حال معیار مذکور در بی‌معنایی حیات - تکرار مدام و بدون نتیجه جدید - را با آنچه پیرامون ما قرار دارد منطبق سازیم. خواهیم دید که معیار فوق تصویری از حیات فعلی آنچه پیرامون ماست می‌باشد. ما شاهد اعمالی از موجودات غیر بشری که در اطراف ما وجود دارند هستیم که ویژگی مذکور به عنوان معیار بی‌معنایی در آنها وجود دارد. عمل مدام و بدون نتیجه تصویر زندگی موجودات غیر بشری است که کار آنها صرفاً استمرار چرخه تولید نسل می‌باشد. یک گربه امروز همان کاری را می‌کند که گذشتگان او انجام می‌دادند. آبا و اجداد ما نیز گربه را چنین یافتند. به عبارت دیگر، انواع حیوانی تاریخ ندارند. تاریخ آنها مشخص است و آن اقدام به کپی نسل خود می‌باشد و این چرخه بی‌پایان است و به چیز جدیدی ختم نمی‌شود. بی‌معنایی چنین حیاتی به خاطر رنجهایی نیست که در طبیعت آن کار وجود دارد. بلکه بی‌معنایی آن در این ویژگی است که آغاز و انجام آن واحد است. حیات همان چهره‌ای را در انجام نشان می‌دهد که در آغاز نشان داده بود. به معنایی روشن‌تر می‌توان گفت این نوع حیات، فاقد خلاقیت و نوگرایی است.

حال آیا حیات انسانی نیز نمایشگر چنان تصویری از حیات بی‌معناست؟

تا حدود زیادی پاسخ مثبت است. زندگی بسیاری از انسانها همانند کار ساعت است؛ یعنی تکرار بدون وقفه. صبح که بیدار می‌شویم همان کاری را انجام می‌دهیم که دیروز انجام می‌دادیم و فردا همان کاری را انجام خواهیم داد که امروز انجام می‌دهیم تا اینکه سرانجام می‌میریم و چیز ارزشمندی بجا نمی‌گذاریم مگر نسل جدید که این چرخه را ادامه دهد. حتی زندگی انسانهایی که ثروت یا شهرت می‌اندوزند و از نگاه افراد تنگ نظر مورد حسادت قرار می‌گیرند نیز چنین است. آنها نیز همان کاری را که امروز انجام می‌دهند فردا انجام می‌دهند و در آخر عمر فقط آنچه را که اندوختند بجا می‌گذارند.

زندگی این افراد نیز همانند زندگی سیسی فوس است. البته اینکه این افراد از زندگی خود گله و شکایتی ندارند، نشانه معنادرای زندگی آنها نیست. چه بسا سیسی فوس هم از چنان زندگی‌ای گله و شکایتی نداشته باشد و به عکس، بنابر هر دلیل - از جمله تزریق مواد مخدیری - احساس خرسندی کند. لذا عدم احساس یا ابراز گله‌مندی نشانه معناداری نیست، بلکه تنها نشانه این است که وی همانند بسیاری از زندگی بدون معنا خرسند و راضی است. اگر بی‌معنایی زندگی عبارت است از تکرار بی‌وقفه بدون نتیجه، معیار معنادار بودن زندگی چه خواهد بود؟ حذف رنج و مشقت از زندگی همانطور که اشاره شد در مورد زندگی سیسی فوس معادل نفی بی‌معنایی زندگی نخواهد بود. متفاوت بودن رفتارهای امروز با رفتارهای دیروز تفاوتی در مسأله ایجاد نمی‌کند. همانطور اگر سیسی فوس نیز سنگهای متفاوتی را به بالای تپه می‌برد، تفاوتی در اصل بی‌معنایی زندگی وی ایجاد نمی‌کند. خصیصه‌ای که برای معنادار بودن زندگی معنادار ضروری است امری است که مقابل تکرار بی‌وقفه و بدون نتیجه قرار می‌گیرد و آن عبارت است از «خلاقیت». خلاقیت معیار زندگی معنادار است. زندگی فاقد خلاقیت یک زندگی بی‌معناست. خلاقیت وضعیتی است که شرایط مختلفی را شامل می‌شود از جمله شرایط خلاقیت مسأله علم و دانایی است. اگر زندگی معنادار زندگی توأم با خلاقیت است عامل یک عمل می‌داند که در حال انجام چه عملی است. علم به اینکه در حال انجام چه عملی است و عمل او به چه نتیجه‌ای ختم می‌شود از لوازم زندگی معنادار است. به عنوان مثال، سیسی فوس حتی اگر از مجموع سنگهایی که مجبور به حمل آنها تا بالای تپه است یک ساختمان بسیار شکوهمندی بسازد عمل او از بی‌معنا بودن محفوظ نیست؛ زیرا این امکان وجود دارد که وی خود نمی‌داند که چه می‌کند و عمل او به چه نتیجه‌ای منتهی خواهد شد. عنصر ضروری دیگر در مورد خلاقیت مسأله «آزادی» است. زندگی معنادار زندگی همراه با خلاقیت است و زندگی توأم با خلاقیت همراه با آزادی است. یعنی حیات او و اعمالی که انجام می‌دهد محصول آزادی اوست نه

مقهور نیروی خارجی. سیسی فوس چه بسا از مجموع سنگهای انتقال یافته به بالای تپه ساختمان شکوهمندی را بنا نهد و حتی علم داشته باشد که در حال انجام دادن چه چیزی است، لکن همچنان زندگی او و اعمالی که انجام می‌دهد می‌تواند فاقد معنا باشد و نتیجه خلاقیت او نباشد؛ زیرا این امکان دارد که وی در عمل خود - یعنی ساختن بنای مذکور - مجبور است و در واقع برده‌ای است که تابع نیروی دیگری است. چنین فردی در واقع در احداث آن ساختمان نقش واقعی ندارد و صرفاً یک وسیله و ابزاری بیش نیست. برای اینکه زندگی او زندگی معناداری باشد از شرایط ضروری، وجود آزادی است.

عنصر ضروری دیگر در زندگی با معنا وجود «طرح» است. علم و آزادی گرچه برای خلاقیت به عنوان معیار زندگی معنادار ضروری‌اند، لکن کافی نیستند. سیسی فوس می‌داند که چه کاری را انجام می‌دهد و به نتیجه آن واقف است و این کار را از سر آزادی خود انجام می‌دهد؛ یعنی نه برده است و نه جاهل. لکن این عامل آزاد و عالم کاری را که انجام می‌دهد بر اساس طرحی است که مربوط به او نیست. خلاقیت مستلزم این است که فرد صاحب خلاقیت طرح مخصوص به خود داشته باشد و خود ارائه‌دهنده طرح باشد.

بنابراین زندگی معنادار زندگی‌ای است توأم با خلاقیت و زندگی بی‌معنا تکرار بی‌وقفه و بدون نتیجه است. هر اندازه انسان از خلاقیت فاصله می‌گیرد از زندگی معنادار دور می‌شود. همانطور که اشاره شد احساس خرسندی و عدم گله‌مندی نشانه زندگی معنادار نیست؛ چرا که این قبیل احساسها بنا به دلایل و عواملی می‌تواند در انسان ایجاد شود و خلاقیت است که می‌تواند رضایتمندی واقعی را در انسان ایجاد کند، چرا که این رضایتمندی محصول علم، آزادی و طرحی از جانب خود آدمی است. ریچارد تیلور از جمله فیلسوفانی است که معیار زندگی معنادار را بر اساس مفهوم خلاقیت تبیین می‌کند. در بخش بعدی مقاله در مورد اینکه دین و خداوند چه ارتباطی با معنای زندگی به معنای مذکور - خلاقیت - می‌تواند داشته باشد بحث خواهیم کرد.

اگر معنای زندگی به معنای خلاقیت تفسیر شود به دلیل طبیعتی که خلاقیت دارد به معنای پنجم از معانی پنجگانه مذکور در مقدمه این نوشته درباره سؤال چرا انسان آفریده شد؟ نیز زندگی معنادار خواهد بود. به عبارت دیگر خلاقیت پاسخ دو سؤال متفاوت است: چرا انسان آفریده شد؟ به این معنا که غایت نهایی انسان از حیات چیست؟ خلاقیت و نیز پاسخ سؤال دیگر نیز است: آیا زندگی‌ای که معنادار است و معنای آن معادل با خلاقیت است ارزش زیستن دارد؟ پاسخ مثبت است؛ زیرا خلاقیت طبیعتی دارد که فراتر از آن چیزی وجود ندارد تا بتواند معنای زندگی انسان باشد. وجود سه عنصر اساسی در خلاقیت، «علم»، «آزادی و طرح»، سبب می‌شود تا خلاقیت عالی‌ترین تصویر از زندگی را به دست دهد.

نکته پایانی در این بخش، اشاره به این مطلب است که در رابطه با معیار معنادار بودن زندگی غالباً دو دیدگاه عمومی وجود دارد:

- ۱- نظریه‌هایی که حول مفهوم دین - خداوند - قرار می‌گیرد.^۱ (crig,2000:42 - 48)
- ۲- نظریه‌هایی که صرف‌نظر از مفهوم خدا سعی می‌کنند تا معیار معنادار بودن حیات را بیان کنند. این قبیل نظریه‌ها غالباً تحت عنوان نظریه‌های سکولار در رابطه با معیار معنادار بودن زندگی معرفی می‌شوند.^۲ ویلیام لین کریگ از جمله فیلسوفانی است که در رابطه با معیار زندگی معنادار از دو مفهوم «فناناپذیری» و «خداوند» استفاده می‌کند و بیان می‌کند بدون این دو مفهوم، زندگی فاقد معنا خواهد بود. بنا به نظر وی معیار معنادار بودن عبارت است از منطبق‌بودن براساس طرحی عالی. در مقابل،

۱. ویلیام لین کریگ و لوئیس والکر از جمله فیلسوفانی هستند که در رابطه با معنای زندگی معتقدند بدون دین حیات بی‌معنا خواهد بود.

۲. منابع مذکور در یادداشت شماره ۳ نظریه‌های سکولار در رابطه با فضای حیات را مورد دفاع قرار می‌دهد.

نظریه‌های سکولار به مفاهیمی همچون کمک به هم‌نوع، عشق و... را در معیار زندگی معنادار اخذ می‌کنند.

تاکنون در این بخش سعی شد تا معیار معنادار بودن زندگی انسان با ملاحظات برون‌دینی ارائه گردد. بر اساس این روش، عقل تحلیل‌گر قادر است تا معنای زندگی را مستقل از دین دریابد. مشابه این بحث، مسأله معروفی در حوزه فلسفه اخلاق می‌باشد. از جمله مباحث در فلسفه اخلاق، عینیت و ذهنیت ارزشهای اخلاقی می‌باشد. مسأله این است آیا خوب و بد عینی‌اند یا ذهنی؟^۱ آیا خوبی یک عمل، ویژگی مستقلی است برای آن عمل و مرتبط با خواسته‌های انسان و ساختار روحی و روانی او نیست یا یک ویژگی مبتنی بر احساسات انسان است؟ نگاه سنتی و رایج در فلسفه اخلاق تأکید روی این پاسخ است که خوب و بد امری ذاتی و مستقل از احساسات است که عقل آدمی قادر به شناخت آن است. (Bambrough, 1969) از جمله روایت‌های ذاتی بودن ارزشهای اخلاقی نظریه دینی تحت عنوان «فرمان الهی» است. (Taliaferro, 1998: 200) بر اساس این نظریه، خوب و بد ویژگی ذاتی اعمال است و خداوند تنها به خوب امر می‌کند و از بدها نهی می‌نماید.^۲ در رابطه با هدف و معنای حیات انسان نیز در نوشته حاضر بدین روش عمل گردیده است. نویسنده معتقد است عقل آدمی قادر می‌باشد تا معیار معنادار بودن زندگی را شناسایی کند؛ زیرا معیار زندگی معنادار ذاتی حیات است و عقل قادر است

۱. از جمله آثاری که نویسندگان آن از ذهنی بودن ارزشهای اخلاقی دفاع می‌کنند عبارتند از:

Makie John. L, 1977; Ayer, 1936; Harman, 1977.

آثاری که نویسندگان آن از عینی بودن ارزشهای اخلاقی دفاع می‌کنند:

Dworkin, 1996; Bambrough, , 1969.

۲. از جمله موضوعات فلسفی در رابطه با اخلاق، ذهنیت و عینیت ارزشهای اخلاقی است. تفسیر متداول از نظریه امر الهی، عینیت ارزشهای اخلاقی است؛ اگرچه نظریه مذکور براساس ذهن‌گرایی اخلاقی نیز قابلیت تفسیر دارد. بر این اساس «خوبی» ویژگی ذاتی اعمال نیست، بلکه از تعلق فرمان الهی به آن عمل حکایت می‌کند.

این ویژگی ذاتی را مستقل از احساسات و عواطف مختلف شناسایی کند که نتیجه ملاحظه ما در بخش حاضر منتهی به مفهوم خلاقیت به عنوان معنای زندگی شد.

دین و معنای زندگی انسان

جوهر اساسی نظریه‌های دینی در رابطه با معنای زندگی انسان عبارت است از تأکید روی این نکته که بدون وجود خداوند و فناپذیری زندگی معنایی نخواهد داشت. در حوزه اخلاق نیز در رابطه با مبنای خوب و بد اعمال از جمله نظریه‌های رایج تأکید بر وجود خداست. بر اساس این نظر اگر خدا وجود نداشته باشد هر عملی مجاز است؛ زیرا در صورت عدم وجود خداوند دیگر خوب و بد فاقد مبنا خواهد بود و از بین رفتن مبنای خوب و بد برابر با تجویز هر عملی خواهد بود. حال در رابطه با معنای زندگی نیز برخی فیلسوفان از جمله ویلیام لین کریگ معتقد است بدون خداوند زندگی فاقد معنا خواهد بود. در قرآن کریم نیز معناداری زندگی با حیات بعد از مرگ به طور مستقیم و با دلالت التزام با مفهوم خداوند مرتبط می‌شود. «آیا گمان می‌کنید ما شما را عبث آفریده‌ایم و به سوی ما باز نمی‌گردید» (مؤمنون، ۱۱۵) نکته‌ای که در اینجا جاز اهمیت است عبارت است از بیان ذات این پیوند میان معنای حیات و حیات بعد از مرگ و خداوند. اگر پیوند مذکور بدین شیوه تفسیر گردد که زندگی معنادار زندگی‌ای است که با قواعد زندگی اخروی منطبق باشد و زندگی فعلی فرصتی است برای رسیدن به آن، در این صورت مشکل جدیدی بروز می‌کند و آن اینکه معیار معنادار بودن زندگی اخروی چه خواهد بود؟ بر اساس تفسیر فوق، زندگی اخروی در صورتی معنادار خواهد بود که خود تابع طرح عالی‌تری باشد و بتوان حیات اخروی را بر اساس آن طرح و حیات دیگری مبتنی نمود.

این نقد به وسیله جیان لوکادی موزیو (Muzio, 2006: 5) به نظریه ویلیام لین کریگ در خصوص معنای معنای زندگی مطرح شد. به نظر نویسنده این نقد ضرورتاً

قصد نفی پیوند میان معنای حیات و حیات بعد از مرگ ندارد، بلکه می‌تواند وسیله‌ای باشد تا تلاش گردد ماهیت این پیوند روشن گردد. همانطور که پیش‌تر اشاره شد معیار معنای زندگی می‌تواند خود معنادار باشد؛ به گونه‌ای که بتوان آن را مستقل از مفهوم خدا درک کرد. لذا تفسیر معیار زندگی معنادار بر اساس نظریه تابع نمودن زندگی بر طرح الهی شیوه نادرستی است؛ زیرا همچنان این سؤال وجود دارد که چنان طرحی خود چگونه معنادار است. این قبیل تفاسیر از معیار زندگی معنادار تنها سؤال ما را یک قدم عقب‌تر می‌راند؛ اما پاسخ سؤال نخواهد بود. آنگونه که در بخش قبلی مطرح گردید، معیار زندگی معنادار به وسیله عقل بشر مستقلاً قابل درک است و خلاقیت مفهومی است که برای چنین معیاری ارائه گردید. اما این نظریه معادل با نفی رابطه میان معنای زندگی - خلاقیت - و خداوند نخواهد بود. ذات رابطه و پیوند میان معنای زندگی انسان با خداوند در ذات خلاقیت وجود دارد. اگر معیار زندگی معنادار بر اساس مفهوم خلاقیت تفسیر گردد، دیگر مشکل مذکور بروز نخواهد کرد و زندگی اخروی نیز بر اساس همین معیار واحد معنادار خواهد بود. زندگی بعد از مرگ بر اساس همان معیاری معنادار است که زندگی کنونی تابع آن است. البته انسان به گونه‌ای است که خود قادر است هر چیزی را به عنوان معنای غایی زندگی خود برگزیند و در عمل بسیاری این‌گونه زندگی می‌کنند. اما اینکه چه چیزی باید معنای زندگی انسان باشد یک پرسش فلسفی در حوزه اخلاق است. خداگرایان چه بسا پاسخ دهند خداوند معنای زندگی است. البته اگر خدا وجود نداشته باشد، گرچه انسان قادر است به خواست خود هر معنایی به زندگی‌اش بدهد، لکن آیا آن معنا معنای زندگی خواهد بود و زندگی با این قبیل معناها ارزش زیستن دارد؟ این یک پرسش فلسفی است که در تحقیق حاضر بدان پاسخ منفی داده شد و گفته شد نه حذف مشقات و زحمتهای طاقت‌فرسا از زندگی نشانه معناداری زندگی است و نه وجود زحمت، نشانه بی‌معنایی زندگی است. ثروت نیز شایستگی معیار زندگی معنادار نیست. اگر تصور کنیم انسان در عالمی زندگی می‌کند که بدون هیچ

زحمت و مشقت همه نیازمندیهای او فراهم است، حال آیا چنان حیاتی معنادار خواهد بود؟ پاسخ منفی است؛ زیرا بر اساس معیار ذکر شده در خصوص زندگی بدون معنا، چنان حیاتی چیزی جز تکرار بی وقفه و بدون نتیجه نیست. زندگی آن گاه معنادار است که توأم با خلاقیت باشد. خلاقیت مفهومی است که عناصری چون علم، آزادی و طرح در آن تعبیه شده است. تفاسیر غیر دینی از معنای زندگی همانند کمک به هممنوع، همدردی و.. که برخی بدان تمسک می کنند - از جمله جیانلوکادی موزیو - رأی موفقی نیست؛ زیرا اولاً چنین نظریه‌هایی از اساس مبتنی بر یک نظریه دیگر در حوزه اخلاق است و آن اینکه اخلاق و ارزش‌ها مستقل از دین‌اند و اینگونه نیست که اگر خدایی وجود نداشته باشد هر عملی مجاز خواهد بود و ارزش‌های دیگر وجود نخواهند داشت. اخلاق سکولار نزد بسیاری از فیلسوفان اخلاق مورد نقد قرار گرفته و نمی‌تواند به عنوان مبنای درستی برای نظریه غیر دینی و سکولار درباره معنای زندگی محسوب گردد. (Frankena, 1973: 265) اشکال دیگر نظریه مذکور این است که در هر حال چنان حیاتی، چیزی بیش از انتظار مرگ نیست و انتظار مرگ خود زحمت و مشقت طاقت‌فرسایی است و مهم نخواهد بود که این انتظار کوتاه باشد یا طولانی و یا اینکه در خوشی یا تلخی طی گردد؛ زیرا انتظار مرگ و در کمین مرگ بودن خصیصه عمده چنان حیاتی می باشد. همچنین اگر فیلسوف خداگرایی بخواهد درباره معنای زندگی بر اساس مفاهیم سکولار - بدون تکیه بر وجود خدا - همانند نوع دوستی، شفقت و... عمل نماید با این اشکال مواجه می‌شود که باید در مورد زندگی بعد از مرگ معیار متفاوتی درباره معنادار بودنش ارائه نماید. در این صورت معنای زندگی کنونی ما غیر از معنای زندگی اخروی ما خواهد بود. در حالی که زندگی اخروی و حیات کنونی فی نفسه باید معنای واحدی داشته باشد.

هدف ملاحظات مذکور، این نیست تا وجود ارزشهایی چون شفقت، نوع دوستی و... در زندگی انسان مورد تردید یا تکذیب قرار گیرد. از نشانه‌های زندگی معنادار می‌تواند

شفقت و نوع‌دوستی و... باشد، ولی زندگی معنادار معادل با کمک به هم‌نوع و... نیست. زندگی معنادار این نیست که زنده بمانیم تا به دیگران کمک رسانیم، بلکه هدف زندگی انسان امر عالی‌تری است که وقتی تحقق یافت، ارزشها، هنر و... نیز تحقق می‌یابند و آن عبارت است از خلاقیت. اگر به خلاقیت نایل نگردیم کمک به هم‌نوع و... چیزی جز بردگی نیست و فرد به نحوی مجبور است تا به هم‌نوع کمک کند؛ زیرا امکان دارد سرباز معلم باشد یا مزدبگیر دولت و یا هر دلیل دیگر. این احتمالات نشان می‌دهد معنای زندگی باید طوری دیگر معنا شود. همچنین زندگی بدون خدا حتی اگر ابدی نیز باشد فاقد معناست. زمان طولانی در معنای معنای زندگی نقش اساسی ندارد. زندگی ابدی بدون خداوند فاقد معناست؛ زیرا چنین حیاتی می‌تواند چیزی بیش از تکرار مدام امور مشابه و همانند هم نباشد. زندگی ابدی بدون خداوند زمانی می‌تواند معنادار باشد که از خصیصه مذکور محفوظ بماند و به تعبیر دیگر؛ زمانی زندگی ابدی بدون وجود خداوند می‌تواند معنادار باشد که توأم با خلاقیت باشد.

به نظر می‌رسد زندگی انسان نمی‌تواند مبتنی بر خلاقیت باشد، در حالی که خدایی وجود نداشته باشد. یعنی نیل به خلاقیت تنها در سایه وجود مرجع عالی‌تر برای انسان ممکن می‌گردد. خلاقیت همه معنای زندگی انسان است و انسان زمانی قادر است همه زندگی خود را درک کند و بدان نایل شود که به منشأ و اصل خود معطوف باشد. منشأ زندگی انسان خداست و پایان زندگی هم اوست.

در سایه اتصال به خداوند انسان به همه معنای زندگی خود، یعنی خلاقیت نایل می‌شود. اما مهم این است تا بدانیم خلاقیت چگونه بر محوریت دین یا خداوند به دست می‌آید و بدون خداوند خلاقیت ممکن نیست. خداوند خود موجود خلاق است که انسان را همانند خود ساخته است.

در مورد خداوند معنای زندگی معنا ندارد؛ زیرا او فی نفسه خلاق است، در حالی که برای انسان پرسش مذکور معنادار است؛ زیرا خلاقیت برای انسان یک استعداد و قابلیت

است و معنای زندگی در نیل به آن می‌باشد. از جمله خلاقیت‌های خداوند عبارت است از: خلق موجودی به نام انسان تا همانند او خلاق باشد، لکن تفاوت اساسی میان این دو خلاقیت در این است که خلاقیت خداوند فی نفسه است، ولی انسان به عنوان معنای زندگی خود بدان نایل می‌شود و هندسه نیل به خلاقیت بر محوریت همان موجود خلاق فی نفسه می‌باشد. علت ابتدای نیل به معنای زندگی (خلاقیت) بر خلاقیت فی نفسه خداوند با ملاحظه و دقت در مفهوم خلاقیت و شرایطی که برای آن ذکر شده است روشن می‌گردد. خلاقیت مستلزم علم، آزادی و در نهایت طرح است. زندگی‌ای معنادار است که انسان به خلاقیت برسد و برای رسیدن به آن علم، آزادی و طرح ضروری است. حال، علم و آزادی از ارزشهایی هستند که تحقق آنها برای نوع بشر مستقل از یک موجود برتر و فوق طبیعی مقدور نمی‌باشد. نوع بشر مستقل از خداوند به عنوان خلاق فی نفسه نه تنها علت به وجود آورنده علم و آزادی نخواهد بود، بلکه خود آفت آن خواهد بود. انسان با استفاده از قدرت آزادی توانمند خواهد بود تا موانع کسب معرفت را از بین ببرد. لکن نکته مورد تأیید نفی استقلال بشر در کسب معرفت و آزادی است. انسان صرف نظر از وجود نیروی فوق طبیعی خود آفت معرفت و آزادی است. البته مراد از علم به معنای وسیع کلمه، مطلق دانایی و معرفت است و مراد از آزادی مفهوم عام آن مدنظر می‌باشد. حال وجود خداوند از طریق دین برای انسان چیزی خلق نمی‌کند، بلکه به انسان قدرت آفریدن می‌دهد و این همان معنای زندگی است. معنادهی دین به زندگی، یعنی ارائه ریشه‌ها و شرایط ضروری برای داشتن زندگی معنادار که در تحقیق حاضر بر اساس مفهوم خلاقیت تفسیر گردیده است. خلاقیت به عنوان معنای زندگی، بیش از آنکه کشف گردد باید کسب گردد. همانند کشاورزی که نتیجه تلاش او در مزرعه کشف چیزی نیست، بلکه ایجاد چیزی است. زمانی که کتابی را می‌خوانید و لذت می‌برید در این حالت شیء منفعل هستید، لکن وقتی کتابی را می‌نویسید و آن را می‌خوانید در این حال فعال هستید نه منفعل.

اشتباهی که غالباً در رابطه با معنای زندگی انجام می‌دهیم این است که در یافتن معنا دچار انفعال‌زدگی می‌شویم و جهان را همانند رستورانی فرض می‌گیریم که روی صندلیهای کنار میز نشسته‌ایم و منتظر هستیم تا پیش‌خدمتهای رستوران ما را پذیرایی کنند و فهرست غذاها را به ما ارائه کنند. اگر از لحاظ دینی نیز به مسأله نگاه شود ماجرا اینگونه نیست. همانطور که در قرآن کریم آمده پیامبران الهی دعوت‌کننده و ابلاغ‌کننده به سوی معنای زندگی هستند و در این رابطه نه وکیل‌اند و نه استیلا دارند. آنچه دین به عنوان معنای زندگی برای انسان طراحی نموده است خلاقیت است و خلاقیت تحقق نمی‌یابد و بدان نایل نمی‌شویم، مگر آنکه شرایط و عناصر ضروری برای نیل به خلاقیت فراهم گردند و دین با ارسال انبیا روش‌های فراهم نمودن آن را نشان می‌دهد. خداوند به انسان افتخار رسیدن به غایتی (خلاقیت) داده است که ویژگی فی‌نفسه ذات اوست و این همان معنای آفرینش انسان بر صورت الهی است.

بنابراین معنادهی دین به زندگی بدین نحو قابل بیان است که دین با ارائه برنامه‌هایی سعی دارد با مدیریت حیات بشر، بشر را به معنای زندگی خود، یعنی خلاقیت برساند. زهد، تقوی و مناسک عملی همچون نماز و ... همه اینها عواملی در ایجاد خلاقیت در انسان می‌باشد. فقدان خلاقیت با رنج، یأس، دلسردی و... برابر است. البته ممکن است کسی خلاقیت را از دست بدهد، ولی نتایج آن را احساس نکند و علت این امر به خاطر اشتغال و دلخوشی کاذب به برخی امور باشد. اگرچه دین و به عبارت دیگر، تعالیم وحیانی راهی برای رسیدن به خلاقیت است اما همین وسیله مقدس به جای رساندن انسان به غایت زندگی می‌تواند سبب اسارت، بردگی و... شود. انبیا به عنوان مبلغان تعالیم وحیانی، طرق مختلفی را ترسیم می‌کنند تا انسان به معنای زندگی خود نایل گردد. پیامبران خود را وصی و وکیل انسانها قرار نمی‌دهند، آنگاه که مبلغان دینی سعی می‌کنند وکیل و وصی مخاطبان خود شوند و از رابطه خالق و مخلوق چنان ارتباطی طراحی کنند که به جای نشان‌دادن و کمک‌کردن در یافتن معنای حیات وکیل

آنها می‌شوند؛ در واقع یک اقدام غیردینی انجام دادند و به هدفی که دین به دنبال تحقق آن برای انسانهاست آسیب وارد می‌کنند. استاد مطهری نیز در آثار خود از برخی تلاشهای نادرست در تبیین مفاهیم دینی و اخلاقی اظهار ناخرسندی و گله‌مندی می‌کند و اساساً وی این نکته را به عنوان مبنا معرفی می‌کند که آنگاه امری مغایر و ناسازگار با توانمندی انسان باشد از دین و برخاسته از تعالیم ناب اسلامی نیست. (مطهری، ۱۳۶۱: ۳۲ و ۴۷)

نتیجه

نتیجه مقاله حاضر عبارت است از تأکید روی این نکته که معنای زندگی بر اساس مفهوم خلاقیت تفسیر می‌گردد و خلاقیت در بردارنده شرایطی است که با تحقق آنها خلاقیت به دست می‌آید. آن شرایط ضروری عبارتند از: علم، آزادی و طرح. همچنین تعالیم و حیانی در بردارنده مجموع اصولی برای مدیریت حیات آدمی به منظور نیل به خلاقیت است. خلاقیت به عنوان معانی حیات بدون به کارگیری تعالیم و حیانی تحصیل نمی‌گردد؛ چرا که انسان مستقل از آن تعالیم خود آفت و دشمن خلاقیت محسوب می‌گردد.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

قرآن کریم.

۱. مطهری، مرتضی، ۱۳۶۱، *علل گرایش به مادیگری*، دفتر انتشارات اسلامی.

۲. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۰، *حق و باطل*، انتشارات صدرا.

ب) لاتین

1. Alston, P. William, 1964, *Philosophy of Language*, Princeton, Hall.

2. Camus, Albert, 2002, *Life Is Absurd, in Philosophy: The Quest for truth*, ed by Louis Pojman, Oxford University press.
3. Charles, Taliaferro, 1998, *Contemporary Philosophy of Religion*, Black Well Publisher Inc.
4. Crig, Lane, William, 2000, *The Absurdity of Life Without God*, in the meaning of life, ed by E.D. Klemke, New York and Oxford university press.
5. Frankena, K. William, 1973, *Is Morality Logically Dependent on Religion*, in Religion and Morality: A Collection of Essays ed by Geneoutka and John P. Reeder, Anchor Books, New York.
6. Gianluca, Di, Muzio, 2006, *Theism and the Meaning of Life*, Ars Disputandi, vol 6, [http: www. ArsDisputandi](http://www.ArsDisputandi).
7. Renford, Bambrough, 1969, *A Proof of Objectivity of Morals*, in Philosophy: The Quest for truth, 2000, ed by Louis Pojman, Oxford university press.
8. Rusell, Bertrand, 1957, *A Free Man Worship, in Why I Am Not a Christian*.
9. Tylor, Richard, 1987, *Time and Life's meaning*, The Review of Metaphysics, No. 40.